



تحلیل یک غزل نو

از سیمین بهبهانی

«مردی که یک پا ندارد»

با نظری به عارضه های

Post-Traumatic Stress  
Disorder

یا بیماری روانی «اختلال روانی  
ناشی از حادثه استرس زا»

دکتر هادی بهار

درباره نویسنده: دکتر هادی بهار، پزشک بازنشسته و ساکن ایالت مریلند و بنیانگذار جلسات «عصرهای تاریخ» در این منطقه است. از این نویسنده تا کنون پنج کتاب منتشر شده است: «گلزار بهار»، «عشقنامه بهار»، «راهنمای پزشکی برای همگان»، «دل نامه بهار»، و «بدن انسان در امثال فارسی».

سیمین خلیلی معروف به سیمین بهبهانی، شاعری غزل سرا، نویسنده ای برجسته و یکی از چهره های شاخص و بلند آوازه شعر معاصر ایران است. از وی بیش از ۶۰۰ غزل در ده کتاب منتشر شده است. وی یکی از مهمترین ابداع کنندگان غزل نو است، یعنی غزلی که هم وزن نو دارد و هم مضامینی اجتماعی و جالب مانند: عشق به وطن، زلزله، انقلاب، جنگ، فقر، تن فروشی؛ آزادی بیان و قلم و حقوق برابر برای زنان. سیمین بهبهانی هم خودش و هم شعرش نماد و سمبلی از اعتراض، مقاومت، سازش ناپذیری و عشق (به ویژه عشق به وطن) شده است.

**سیمین بهبهانی در پوست گردو:**

زادروز: ۲۸ تیر ۱۳۰۶ پدر و مادر: عباس خلیلی، فخر عظمی ارغون

درگذشت: ۲۸ مرداد ۱۳۹۳ در سن ۸۳ سالگی؛ محل زندگی: تهران

جایگاه مزار: گورستان بهشت زهرا، آرامگاه شماره ۷۲

القابی که به او داده شده: بانوی غزل، نیمای غزل، شاعر ملی، شیر زن ایران.

همسران: حسن بهبهانی، منوچهر کوشیار

فرزندان: علی، حسین، امید (دختر) از ازدواج اول

متأثر از: پروین اعتصامی، نیما یوشیج

در سال ۱۳۶۷ و در بحبوحه قتل عام زندانیان سیاسی، شعر معروفی تحت عنوان «ای مادران» سرود. معروفترین شعر او «دوباره می سازمت وطن» در سال ۱۳۶۰ سروده شده است. بهترین اجرای این شعر توسط فریدون فرح اندوز است و در سال ۱۳۸۲ داریوش اقبالی ابیاتی از این شعر را در ترانه ای خواند که اثری بسیار موفق شد.

۲۰ کتاب از او منتشر شده است. اولین کتاب «سه تار شکسته» (۱۳۳۰) و آخرین کتاب «مجموعه اشعار سیمین بهبهانی» (۱۳۹۱)

۱ - شلوار تاخورده دارد مردی که یک پا ندارد

خشم است و آتش نگاهش، یعنی: تماشا ندارد

۲ - رخساره می تا بم از او، اما به چشمم نشسته

بس نوجوان است و شاید از بیست بالا ندارد

۳ - بادا که چون من مبادا چل سال رنجش پس از این

خود گرچه رنج است بودن، «بادا مبادا» ندارد

۴ - با پای چالاک پیما دیدی چه دشوار رفتم

تا چون رود او که پای چالاک پیما ندارد؟

۵ - تق تق کنان چوبدستش روی زمین می نهد مهر

با آن که ثبت حضورش حاجت به امضا ندارد

۶ - لبخند مهرم به چشمش خاری شد و دشنه ای شد

ای خویگر با درشتی، نرمی تمنا ندارد

۷- بر چهره سخت و خشکش پیدا خطوط ملال است

یعنی که با کاهش تن، جانی شکیبیا ندارد

۸- گویم که با مهربانی، خواهم شکیبایی از او

پندش دهم مادرانه، گیرم که پروا ندارد

۹- رو می‌کنم به او باز، تا گفت و گویی کنم ساز

رفته‌ست و خالی است جایش، مردی که یک پا ندارد

این غزل یک سال قبل از پایان جنگ ایران و عراق برای اولین بار در مجله «آدینه» چاپ شد و به دلیل محتوا و مضمونی که از آن برخوردار است، آهسته آهسته جای خود را در میان اهل ادب باز کرد. در این شعر راوی یا شاعر داستان برخورد خود را با جوانی معلول که یک پا ندارد روایت می‌کند و چگونگی برقرار کردن ارتباط غیر لفظی و گفتگوی بدون کلام با او را همراه با سه نگاه متقابل به یکدیگر، در بیت اول توصیف می‌نماید. چون واکنش غیر طبیعی و پرخاشگرانه و خشم آلود جوان، یادآور عوارض ناشی از بیماری پی.تی.اس.دی (P.T.S.D.) می‌باشد، ابتدا شرح مختصری درباره این بیماری می‌دهیم و سپس به شرح و توضیح ابیات می‌پردازیم.

P.T.S.D. مخفف Post-Traumatic Stress Disorder بیماری روانی کاملاً شناخته شده‌ای است که می‌توان آن را به فارسی «اختلال روانی ناشی از (پس از) یک سانحه یا حادثه استرس زا» نامید. تعریف کامل و روش تشخیص دقیق این بیماری در کتاب «راهنمای تشخیص بیماریهای روانی» موسوم به DSM-5 به طور مفصل آمده است و ما در این جا فقط به طور بسیار مختصر نکاتی را درباره آن ذکر می‌کنیم که تحلیل و شرح و توضیح ابیات شعر فوق را آسانتر نماید.

عوارض و علائم این بیماری پس از تجربه مستقیم، مشاهده و یا شنیدن یک عامل تنش زا و آسیب زای شدید پدیدار می‌گردد. حادثه‌ای که در گذشته ترس و وحشت زیادی در فرد ایجاد کرده است و جان او و یا کسان دیگر را در مخاطره انداخته است. این حادثه تلخ ممکن

است برای خود بیمار اتفاق افتاده باشد و یا این که بیمار شاهد صحنه وحشتناک و هولناکی بوده باشد که برای دیگران اتفاق افتاده و جان آنان را در خطر انداخته بوده است.

متداول ترین رویدادهای منجر به PTSD شامل موارد زیر هستند:

\* سوانح طبیعی مانند زلزله، سیل و آتش سوزی \* تصادف ماشین \* صدمات و جراحات و مشاهده صحنه های جنگ توسط سربازان \* سقوط هواپیما \* آدم ربایی \* تروریسم و تهدید شدید با اسلحه \* کودک آزاری \* خشونت و تجاوز جنسی \* شکنجه

واضح است که هر کسی که یک واقعه و رویداد تنش زایی را تجربه کند، اثرات ثانوی ناگوار آن مانند اضطراب، تشویش، ناآرامی، بیقراری و افسردگی در او پدیدار می شود. اگر این عوارض بسیار شدید و بیش از حد متعارف باشد و در درازمدت ادامه پیدا کند و زندگی فرد را مختل سازند، نشانه های بیماری پی تی سی دی می باشند و این وجه تمایز این بیماری با سایر حوادث تلخ زندگی است.

عوارض و علائم مهم این بیماری عبارتند از:

- اضطراب، تشویش، ناآرامی، افسردگی روحی
- تحریک پذیری مفرط، غلیان خشم و رفتارهای پرخاشگرانه
- تکرار خاطره های آسیب زا در ذهن بیمار و به یاد آوردن مکرر رویدادهای ناخوشایند.
- فلش بک Flash back یا تجسم مجدد حادثه، درست به همان صورتی که اتفاق افتاده بوده است یعنی بطور ناگهانی و غیر منتظره، منظره ناخوشایند در نظر بیمار پدیدار می شود و او واکنش شدیدی نسبت به آن نشان می دهد. مثلاً سربازی که از جنگ برگشته است با شنیدن صدای ترقه و آتش بازی کودکان، ناگهان از جا می پرد و صحنه جنگ در نظر او پدیدار می شود و خود را به زمین می اندازد و یا پا به فرار می گذارد و یا واکنشهای خشم آلودی از خود نشان می دهد که خود توانایی کنترل آنها را ندارد.
- هر پدیده، هر مکان و یا هر گفتگویی که بیمار را به یاد صحنه ترسناک حادثه بیاندازد،

- ایجاد خشم، اضطراب، تشویش مفرط و رفتارهای پرخاشگرانه در او می‌کند.
- اختلالات خواب مانند کم‌خوابی، کابوس و خوابهای وحشتناک.
- مردم‌گریزی و بیزاری از دیگران و افکار منفی در مورد خود یا در مورد سایر افراد داشتن.
- در مواردی نیز بیمار احساس شرم و گناه می‌کند و حتی خود را مسئول آن حادثه تلخ می‌داند. بیشتر بیماران تمایلی به صحبت و گفتگو درباره تجارب آسیب‌زای خود ندارند، زیرا که یادآور خاطرات تلخ آنها و «فلش‌بک» می‌شوند و در نتیجه این بیماران گاهی سالها در سکوت رنج می‌برند و این بخصوص در مورد تجاوز جنسی و کودک‌آزاری صادق است.

به طور کلی می‌توان گفت که پی. تی. اس. دی. بیماری روانی رایجی است که باعث بروز مشکلات زیادی در روابط عاطفی، اجتماعی و مسائل شغلی در زندگی روزمره افراد مبتلا می‌شود.

### شرح و توضیح ابیات:

در مصراع اول شعر می‌خوانیم که شاعر یا راوی نگاهی به شلوار تاخورده مردی انداخته است و با وجود این که شلوار تاخورده، خود علامت مشخص نداشتن پاست، تأکید می‌کند و می‌گوید آری مردی که یک پا ندارد. در این مصراع آرایه تضاد یعنی به کار بردن «دارد» و «ندارد» بکار برده شده است.

واضح است که شاعر علت یک پا بودن مرد را نمی‌داند و نمی‌توانست در این برخورد بسیار کوتاه و بدون گفتگو، علت این نقص بدنی مرد را بداند. در هیچ جای شعرش نیز شاعر اشاره‌ای به این موضوع نکرده ولی چون در زیر شعر تاریخ سرودن آن (اردیبهشت ۶۶) ذکر شده است می‌بینیم که این شعر در هفتمین سال جنگ عراق و ایران یعنی یک سال قبل از پایان جنگ سروده شده است و یقیناً در این مدت ۷ سال جنگ تعداد جنگ‌زدگان و معلولین در ایران بسیار زیاد بوده است و خواه ناخواه امکان این که این مرد جوان نیز زمانی سرباز بوده و جنگ‌زده و معلول گشته، بسیار زیاد است. زمانی که این غزل برای اولین بار در مجله آدینه انتشار یافت بسیاری از خوانندگان نیز این پرسش را داشتند که آیا این مرد از معلولان جنگ است یا این که

معلولیت او ریشه در حادثه ای دیگر دارد و در نتیجه جبهه گیری‌هایی میان روشنفکران ضد جنگ و شاعران حامی جبهه و جنگ در روزنامه‌ها و مجله‌ها و محافل ادبی ایجاد شد و مباحث مربوط به این غزل را هر روز دامن زد در صورتی که خانم بهبهانی در شعر خود نه علیه جنگ چیزی گفته و نه از ارزشهای دوران موسوم به «دفاع مقدس» سخنی به میان آورده است. در هر حال این موضوع هیچ تغییری در تحلیل شعر نمی‌کند و همان طوری که قبلاً گفتیم واکنش غیر طبیعی مرد و خشم ظاهراً بی دلیل او که در مصراع دوم بیت اول آمده است، ناشی از عارضه‌ی تی. اس. دی. می‌باشد که فقط مختص به صدمه دیدگان جنگی نیست و پس از هر سانحه‌ی تنش زا اتفاق می‌افتد. در مصراع دوم می‌بینیم که مرد یک پا نگاه خشم آلودی به راوی انداخته و با زبان بی‌زبانی به او می‌گوید «چیه که نگاه می‌کنی، تماشا ندارد!»

بیت اول نمونه‌ی بسیار خوبی است برای بیان و تعریف آنچه را امروز «ارتباط غیر لفظی» و یا «گفتگوی بدون کلام» (Non-verbal Communication) می‌نامند که در این جا با سه نگاه متفاوت برقرار شده است:

نگاه اول: نگاه راوی به شلوار تا خورده

نگاه دوم: نگاه راوی به صورت مرد یک پا و دیدن خشم او در نگاه و چهره و وجنات وی

نگاه سوم: نگاه خشم آلود و آتشین مرد یک پا به راوی

در این جا ما یکی از علائم کلاسیک بیماری PTSD را مشاهده می‌کنیم و آن عبارت از این است که هر پدیده ای که یادآور حادثه یا سانحه و حشتناکی که باعث بیماری شده است، باشد ایجاد واکنشهای شدیدی از طرف بیمار خواهد کرد. این واکنشها عبارتند از غلیان خشم، رفتار پرخاشگرانه، اضطراب و هیجان مفرط همراه با واکنشهای فیزیولوژیک مانند افزایش فشار خون، تپش قلب، برافروختگی چهره و غیره. واضح است که مرد یک پا حتماً دیده بوده است که راوی به او و شلوار تاخورده او نگاه می‌کرده و همین نگاه چند ثانیه ای مانند جرقه ای واکنشهای فوق را، بدون این که بیمار توانایی کنترل آنها را داشته باشد، آغاز می‌کند. هیچ دلیل دیگری برای نگاه خشمگین و چهره برافروخته و آتشین مرد یک پا نمی‌توان تصور کرد، زیرا او راوی را در گذشته نمی‌شناخته است و خصومت و دشمنی بخصوصی با او نداشته است.

در بیت دوم راوی فوراً از مرد یک پا روی بر می‌گرداند ولی چهره آن مرد جوان که در حدود

۲۰ سال داشته است در نظرش مجسم و زنده می باشد.

در دو بیت بعد (۳ و ۴) شاعر هم درد دل خود را بیان می کند و هم دلش برای مرد یک پا می سوزد و آرزوی بهکامی برای او دارد و می گوید من که پاهای سالم دارم، در طی راه زندگی رنجهای بسیار کشیده ام و با دشواریهای زیادی روبرو شده ام، چه رسد به این جوان یک پا که «پایی چالاک پیمان» ندارد و آرزو دارم که در ۴۰ سالی که در پیش دارد تا به سن من برسد مثل من دچار این همه رنج و تعب نگردد.

در بیت پنجم شاعر چند واژه مربوط به ثبت اسناد را بکار برده است: «ثبت»، «امضاء»، «مهر» و شعر جنبه سمعی بصری (شنیداری - دیداری) پیدا می کند بدین معنی که صدای چوبدست مرد یک پا که آن را شاید به خاطر خشم غیر قابل کنترل، محکم تر از معمول بر روی زمین می کوبد و تق تق آن به گوش شاعر و اطرافیان می رسد و بدین وسیله مرد یک پا حضور خود را به اطرافیان ثابت می کند. این صدای تق تق چوبدست مانند صدای مَهری است که بر روی سند حضور زنده خود زده است و دیگر این سند امضا کردن لازم ندارد زیرا سند، کاملاً رسمی و مهمور شده است!

در ضمن واژه مهر با مهر در بیت بعد یک نوع جناس پدید می آورد بدین معنی که صامت ها (حروف بی صدا) ی هر دو واژه یکسان است اما مصوت ها (واج های صدادار) آنها با هم متفاوت است و در یکی ضمه و در دیگری کسره می باشد که بصورت «جناس ناقص» جلوه می کند.

در بیت ۶ دوباره شاعر برای برقراری ارتباط با مرد جوان لبخندی از روی محبت و ملاحظت و مهربانی و شفقت به او می زند ولی آن مرد دگر بار این لبخند را جوابگو و پذیرا نیست و آن را مانند خاری که به چشمش خلیده و یا دشنه ای که به چشمش فرو رفته تعبیر می کند. در این جا دوباره یکی دیگر از علائم عارضه PTSD را می بینیم که بیمار همه چیز را در دنیا منفی تلقی می کند و از برقراری ارتباط با دیگران بیزار است و چون به خشم و پرخاشگری و خصومت بادیگران عادت پیدا کرده است ملایمت، نرمی و محبت در او اثر نمی کند.

واژه «درشتی» در این بیت درست به همان معنایی است که سعدی در حکایتی کوتاه آن را به کار برده است:

وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کرده ای که «درشتی» می کنی.

در بیت های ۷ و ۸ شاعر چهره سرد و خشک مرد یک پا را همراه با ملال و ناراحتی مشاهده می کند و می گوید که این مرد بر اثر ناتوانی جسمی خود صبر و شکیبایی خود را نیز از دست داده است. و این نقص بدنی اثر ناگواری در روح و جان او گذاشته است. سپس شاعر سعی می کند که مانند مادری مهربان او را به داشتن صبر و شکیبایی تشویق کند ولی آن مرد هیچ تمایلی به شنیدن پند مادرانه شاعر ندارد.

در بیت نهم و آخر می بینیم که شاعر دوباره برمی گردد که نگاهی دیگر به مرد بیاندازد و شاید گفتگویی را با او آغاز کند ولی اثری از او نمی بیند، زیرا که مرد یک پا به طور سریعی از آنجا گریخته است و این یکی دیگر از عوارض بیماری PTSD را نشان می دهد. بیماران مبتلا به این بیماری معمولاً مردم گریز و بیزار از تماس با دیگران هستند و به هیچ وجه مایل نیستند سفره دل را باز کنند و حرف دل و راز درون خود را با دیگران در میان بگذارند و داستان تلخ زندگی خود را برای آنان نقل کنند.

در این غزل ردیف شعر واژه «ندارد» است که ۱۰ بار تکرار شده است. کلمات قافیه عبارتند از: پا/ تماشا/ بالا/ مبادا/ پیما/ امضا/ تمنا/ شکیبا/ پروا/ پا

حرف روی (حرف آخر کلمات قافیه): الف

واژه «ندارد» در ۸ مورد اشاره مستقیم به مرد یک پا و توصیف نقص بدنی و رفتار غیر طبیعی او دارد مانند:

یک پا ندارد/ پای چالاک پیما ندارد/ نرمی تمناندارد/ جانی شکیبا ندارد/ پروا ندارد

نقص بدنی و نداشتن پا فقط یکی از موارد «نداشتن» است ولی همین ناتوانی جسمی باعث بروز عوارض ثانوی و علائم دیگری در این فرد شده است که زندگی عاطفی و اجتماعی او را مختل ساخته اند و این عوارض ثانوی از علائم کلاسیک و آشکار بیماری PTSD هستند که خود ناشی از یک سانحه یا حادثه تلخ و وحشتناک می باشد.

غزل فوق یکی از بهترین نمونه های «غزل نو» یا «غزل نئوکلاسیک» در نیم قرن اخیر است. غزل



در ادب فارسی به قالبی از شعر سنتی گفته می‌شود که معمولاً بین ۴ تا ۱۲ بیت دارد و مصراع اول بیت نخست با مصراع های زوج هم قافیه هستند. در گذشته یعنی از زمان رودکی تا تقریباً ۵۰ سال پیش بیشتر غزلها، عاشقانه، عارفانه و یا تلفیقی از این دو بودند ولی انسان معاصر در جهان امروز دنبال هنر و ادبیاتی است که بازگوینده زندگی واقعی او باشد و از تکرار تصویرهایی مانند گل و بلبل، شمع و پروانه، ساریبان و کاروان، لیلی و مجنون و توصیف اغراق آمیز معشوق، کسل و ملول گشته است. خوشبختانه از اواخر دهه چهل و با غزلیات شاعرانی چون سیمین بهبهانی و حسین منزوی تحولی در ادبیات معاصر آغاز شد و غزل نو که حاصل برخورد شعر سنتی و شعر نیمایی است پدیدار شد. در این نوع غزل نه تنها اوزان نو و تازه ای ابداع شد، بلکه مضمون شعر هم بیشتر جنبه اجتماعی پیدا کرد که همراه با تشبیهات و تصویرها و ترکیبات نو، غزلهایی زیبا و روان بوجود آورد. مضامینی مانند «جنگ»، «فقر»، «تن فروشی»، «آزادی بیان و قلم»، «حب وطن». البته مضامین فوق از دوره مشروطه به بعد، بسیار در اشعار شعری مانند ملک الشعرای بهار، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی و غیره دیده می‌شوند ولی سیمین بهبهانی، بعد از انقلاب اسلامی این مضامین را در غزلهایی با اوزان نو و تازه به کار برد. تلفیق اوزان نو و مضامین اجتماعی، اشعار اعتراضی جدیدی را به وجود آورد که بسیار مورد پسند خوانندگان قرار گرفت. خوانندگانی که در دوران استبداد، سرکوب، فساد و خرافه پراکنی به سر می‌بردند.

سیمین بهبهانی در مورد ابداع (یا به قول شاعر، کشف) اوزان نو می‌گوید:

«من هیچ وقت به وزن فکر نمی‌کنم، نخستین پاره شعرم را که هسته اصلی عاطفه و جرقة ابتدایی آن است، به همان شکل که در ذهنم پدیدار می‌شود مبنای وزن در باقی شعر قرار می‌دهم.»

اگرچه این نخستین «پاره کلامی» رنگ و بوئی از وزن کلاسیک غزل ندارد، اما به محض این که پاره ای دیگر به همان آهنگ (یعنی با همان توالی هجاهای کوتاه، بلند و کشیده در پاره نخست) در برابرش قرار گیرد، این تکرار و تناوب، وزن تازه ای را ایجاد می‌کند که آهنگین و گوشنواز است. مثلاً در شعر بالا، ابتدا الهام شاعرانه بر ذهن و زبان شاعر جاری می‌شود و پاره کلامی زیر را بر روی کاغذ می‌آورد:

شلوار تا خورده دارد.

که خود یک جمله کاملاً عادی و عاری از هرگونه زیبایی شعری است، ولی سپس در برابر این جمله، شاعر «مردی که یک پاندارد» را می آورد که از لحاظ توالی هجاهای (سیلاب های) کوتاه، بلند و کشیده درست مانند پاره نخستین است و ترکیب این دو پاره در مصراع اول وزن شعر را مشخص می کند که هم تازه و هم آهنگین است و شاید در گذشته چنین وزنی بکار برده نشده بوده است.

و شاعر تا آخر شعر، هر مصراع را بر وزن این دوپاره می سراید.

سیمین بهبهانی می گوید: «به من میگویند پاره ای از اوزان به گوش آشنا نیست! دقیقاً این هدف من است که از اوزان آشنا بگریزم.»

شمار اوزان نو در غزلهای بهبهانی از مرز ۵۰ وزن گذشته است.